

جای آن موضوعی است که در بخش سوم جنگ داخلی در فرانسه، به تفصیل شرح داده شده است. ولی اشاره‌ای به این موضوع در این جا لازم بود، زیرا، به ویژه در آلمان، اعتقاد خرافی به دولت از حد فلسفه خارج شده و در وجدان عمومی بورژوازی و حتی در وجدان بسیاری از کارگران ریشه دوانیده است. در تلقی فیلسوفان، دولت «تحقیقِ فکرت» یا ملکوتِ خدا در روی زمین است که بیان فلسفی به خود گرفته است، قلمروی است که حقیقت و عدالتِ جاودانه در آن تحقق می‌یابد یا باید تحقق یابد. و ارجگذاریِ خرافی‌گونه دولت و هر آن چه به دولت مربوط می‌شود از همین جا سرچشمه می‌گیرد، و ریشه‌گیری این احساس در وجود همگان به ویژه از آن رو آسان‌تر می‌شود که همه ما، از همان دوران شیرخوارگی، با این تصور خو می‌گیریم که همه امور و همه منافع مشترک جامعه به طور کلی، جز به شیوه‌ای که تاکنون صورت گرفته، یعنی جز به دست دولت و مراجع اقتداری که نان دولت را می‌خورند، به صورت دیگری نمی‌توانند تنظیم و اداره شوند. چندانکه مردم گمان می‌برند حال که توانسته‌اند اعتقاد به پادشاهی موروثی را کنار بگذارند و به سر جمهوری دموکراتیک قسم یاد کنند، گامی به راستی معجزه‌آسا بر داشته‌اند. در حالی که دولت، در واقعیت امر، چیزی جز ماشین سرکوب یک طبقه به دست طبقه‌ای دیگر نیست و این حقیقتی است که در جمهوری دموکراتیک و نظام پادشاهی، هر دو، به یکسان مصداق دارد؛ خلاصه این که، دولت، در بهترین حالت، شری است که پرولتاریای پیروز در پیکار برای به دست آوردن سلطه طبقاتی خود، آن را [از گذشته] به ارث می‌برد، شری که پرولتاریا، درست مانند کمون پاریس، از مضار<sup>۱</sup> آن

۱. Des côtés les plus nuisibles = Whose worst side. به صورت تحت‌اللفظی، تعبیر

در کوتاه‌ترین زمان رها نخواهد شد مگر آن‌گاه که نسل تازه‌ای از مردم، که در شرایط اجتماعی تازه و آزادانه‌ای به بار آمده‌اند، چندان توانایی بیابند که بتوانند تمامی این زیالیه برانداخته‌ای را که دولت نام دارد برویند و از پیش پای خود بردارند.

سوسیال دموکرات عامی، که اخیراً واژه دیکتاتوری پرولتاریا دوباره به گوش‌اش خورده، از شنیدن آن به وحشتی سلامت بخش دچار شده است. بسیار خوب، آقایان، خیلی مایلید بدانید این دیکتاتوری چه‌گونه چیزی است؟ نگاهی به کمون پاریس بیندازید، خواهید دید که این همان دیکتاتوری پرولتاریاست.

لندن، بیستمین سالگرد کمون پاریس

۱۸ مارس ۱۸۹۱ - فردریش انگلس

[www.iran-socialists.com](http://www.iran-socialists.com)  
[ketab@iran-socialists.com](mailto:ketab@iran-socialists.com)

[www.iran-socialists.com](http://www.iran-socialists.com)  
[ketab@iran-socialists.com](mailto:ketab@iran-socialists.com)

•

## I

### خطابه اول در شورای عمومی انترناسیونال

#### درباره جنگ فرانسه - آلمان

به اعضای انجمن در اروپا و ایالات متحد آمریکا

در خطابه افتتاحیه انجمن بین‌المللی دفاع از حقوق کارگران<sup>۱</sup>، در نوامبر ۱۸۶۴، چنین گفته بودیم:

اگر درست است که رهایی طبقات زحمتکش منوط به اتحاد و اشتراک مساعی برادرانه آنهاست، انجام یافتن این رسالت بزرگ با وجود سیاست خارجی‌ای که با دنبال کردن نقشه‌هایی جنایتکارانه بر پیشداوری‌های ملی دامن می‌زند، و با برانگیختن ملت‌ها یکی بر ضد دیگری، خون و سرمایه مردم را در جنگ‌های راهزانه به هدر می‌دهد، چه‌گونه امکان‌پذیر است؟

[و به دنبال این پرسش،] سیاست خارجی مورد نظر انترناسیونال را به صورت زیر تعریف کرده بودیم:

همان قوانین ساده اخلاق و عدالت که می‌بایستی بر روابط ما بین افراد با یکدیگر حاکم باشند لازم است به عنوان قوانین اعلا در مناسبات ملت‌ها با یکدیگر قبولانده شوند.

و شگفت‌انگیز نیست اگر می‌بینیم لوئی بناپارت، که، با بهره‌کشی از

نبردهای طبقاتی در فرانسه، قدرت را غصب کرده و از راه به راه انداختن جنگ‌های دوره‌ای در خارج توانسته است به آن تداوم بخشد، از همان آغاز کار اترناسیونال، این نهاد را به عنوان خطرناک‌ترین دشمن تلقی کرده است. او، در شبِ روزی که فردای آن قرار بود مراجعه به آراء عمومی<sup>۱</sup> را انجام دهد، فرمان یورش بر ضد اعضاء کمیته‌های اداری اترناسیونال<sup>۲</sup> را در سراسر فرانسه، در پاریس، لیون (Lyon)، روآن (Rouan)، مارسای (Marseille)، برست (Brest)، و مانند این‌ها... صادر کرد. به این بهانه که اترناسیونال انجمنی مخفی است که در تدارکِ توطئه‌ای برای کشتن او دست دارد، بهانه‌ای که پوچ بودن مطلقش اندکی بعد توسط قاضیانِ خود او آشکار گردید. آن جنایتی که بخش‌های فرانسوی اترناسیونال مرتکب شده بودند در واقع چه بود؟ آن‌ها آشکارا و به صدای بلند به مردم فرانسه گفته بودند که شرکت در این رأی‌گیری عمومی، به معنای رأی دادن به استبداد در داخل و راه انداختن جنگ در خارج است. و اگر، در همهٔ مراکز صنعتی بزرگ فرانسه، طبقهٔ کارگر یکپارچه ایستاد تا به آن رأی‌گیری نه بگوید، گناه این اقدام به راستی به گردن بخش‌های فرانسوی اترناسیونال بود. بدبختی این بود که جهل سنگین حاکم بر مناطق روستایی در فرانسه، کفهٔ ترازو را [به نفع لوئی بناپارت] پایین آورد. مراکز معاملات بورس،

۱. ناپلئون سوم مراجعه به آراء عمومی را برای مهار کردن تحركات جمهوریخواهانه در کشور انجام داد. در ۸ مه ۱۸۷۰، از مردم خواسته شد آراء خود را دربارهٔ اصلاحات لیبرالی حکومت و تغییرات نازده در قانون اساسی کشور به صندوق‌های رأی‌گیری بریزند. نتیجهٔ این مراجعه به آراء عمومی ۷،۳۵۸،۷۸۶ رأی به نفع قانون اساسی جدید، یعنی به نفع امپراتوری، و ۱،۵۷۱،۹۳۹ رأی مخالف بود؛ ۱،۸۹۴،۶۸۱ تن نیز در انتخابات شرکت نکرده بودند.

۲. در متن «انجمن بین‌المللی دفاع از حقوق کارگران» آمده، که ما از این پس بیشتر از واژهٔ اترناسیونال استفاده خواهیم کرد. م

کابینه‌ها، طبقات حاکم و مطبوعات اروپا، همگی، این مراجعه به آراء عمومی را گرامی داشتند و از آن به عنوان پیروزی نمایان امپراتور فرانسه بر طبقه کارگر این کشور یاد کردند؛ در واقع، این پیروزی نمایان، علامتی بود که برای کشتن داده شد، آن هم نه کشتن یک تن، بل کشتن ملت‌ها.

توطئه جنگی ژوئیه ۱۸۷۰<sup>۱</sup>، همانا روایت تصحیح شده کودتای دسامبر ۱۸۵۱ است. مطلب، در نگاه نخست، به حدی گزاف آمیز بود که فرانسه نمی‌خواست آن را جدی بگیرد. فرانسه بیشتر به سخنان نماینده مجلسی که مطالب وزراء درباره جنگ را به عنوان مانور ساده‌ای برای سودآزمایی در معاملات بورس افشاء می‌کرد اعتقاد داشت. و چون، در ۱۵ ژوئیه، شروع جنگ سرانجام به طور رسمی به قوه قانونگذاری اعلام شد، تمامی جناح مخالف در مجلس از رأی دادن به اعتبارهای موقت [برای عملیات جنگی] امتناع ورزید؛ حتی تی‌یر با تعبیر «نفرت‌انگیز» از این جنگ یاد کرد؛ تمامی روزنامه‌های مستقل پاریس محکوم‌اش کردند، و، عجیب این که، مطبوعات شهرستان‌ها نیز به تقریب همصدا به مطبوعات پاریس پیوستند.

در این میان اعضاء پارسی انترناسیونال دوباره دست به کار شده بودند. آنان، در شماره ۱۲ ژوئیه رهوی (Réveil)<sup>۲</sup>، بیان نامه‌ای «خطاب به کارگران همه ملت‌ها» منتشر کردند که ما بند زیر را از آن برگرفته‌ایم. می‌گویند:

بار دیگر، صلح جهانی، به بهانه ایجاد تعادل در اروپا و [دفاع از] شرافت ملی به خطر افتاده است. کارگران فرانسه، آلمان، اسپانیا! دست به دست هم دهیم و فریاد یکپارچه خود را

۱. جنگ میان فرانسه و پروس یونکرها در ۱۹ ژوئیه ۱۸۷۰ در گرفت.

۲. به معنای بیداری. م

بر ضد جنگ بلند کنیم!... جنگی که به خاطر حفظ برتری یا برای [منافع] خاندان سلطنتی معینی در گیرد، از نظر کارگران چیزی جز گزافه‌ای جنایتکارانه نیست. در پاسخ به ندهای جنگ‌افروزانه کسانی که خود را از پرداخت مالیات خون معاف می‌دارند، و در مصائب مردم سرچشمه‌ای برای سودآزمایی‌های تازه می‌جویند، ما که خواهان صلح، کار و آزادی هستیم، صدای اعتراض خود را بلند می‌کنیم... برادران آلمانی! جدایی‌های ما در دو سوی رود رن فقط به پیروزی کامل استبداد خواهد انجامید. کارگران همه کشورها! وضع فعلی کوشش‌های مشترک‌مان هر چه باشد، ما اعضاء انترناسیونال، که دیگر مرزی را مابین خود به رسمیت نمی‌شناسیم، آرزوها و دروهای کارگران فرانسوی را، به عنوان وثیقه‌ای در تضمین پیمان همبستگی ناگستنی مان، برای شما می‌فرستیم.

به دنبال این بیان نامه، خطابه‌های متعدد دیگری نیز از سوی بخش فرانسوی انترناسیونال به دست ما رسیده که ما، در این جا، فقط به اعلامیه نژی سورسن (Neuilly-sur-Seine) که در شماره ۲۲ ژوئیه ماریسز (Marseillaise) چاپ شده است اشاره می‌کنیم. در آن اعلامیه، از جمله چنین آمده است:

آیا جنگ می‌تواند عادلانه باشد؟ نه! آیا جنگ ملی است؟ نه! جنگ مورد بحث، جنگی است خاندانی. ما، به نام انسانیت، دموکراسی و منافع راستین فرانسه، خود را با انترناسیونال هم‌آواز می‌دانیم و با تمام قوا نسبت به جنگ معترض‌ایم.<sup>۱</sup>

۱. جنگ مورد بحث، از نظر آلمانی‌ها جنگی دفاعی بود، چون جنگی بود علیه مقاصد فرانسه که می‌خواست آلمان را تکه تکه کند و با وحدت آلمان مخالفت می‌کرد (وحدت ملی از مسائل مهم انقلاب بورژوازی در آلمان بود). مارکس و انگلس که به این خصلت جنگ از نقطه نظر آلمانی‌ها آگاه بودند، در عین حال از حزب کارگری آلمان درخواست

این اعتراض‌ها، چنانکه اندکی بعد در حادثه‌ای جالب نشان داده شد، بیانگر احساسات راستین کارگران فرانسوی بود. هنگامی که دار و دسته دهم دسامبر، که نخست زیر ریاست خود لوئی بناپارت شکل گرفته بود، قیافه عوض کرد و با پوشیدن «نیمتنه‌های کارگری» در کوچه و خیابان‌های پاریس رها شد، تا پرده‌هایی از هیجان تب‌آلود جنگ را در برابر انظار عمومی به نمایش درآورد، کارگران حقیقی در حومه‌های شهر دست به کار شدند و در پاسخ به آن‌ها چنان تظاهرات پرشوری با شرکت انبوه کارگران برپا کردند که پی‌یتری (Piétri)، رئیس شهربانی، ناچار مصلحت در آن دید که بیدرنگ به این گونه سیاست‌های مبتنی بر تظاهرات عمومی خاتمه دهد، و استدلال وی هم به ظاهر این بود که مردم نجیب و با وفای پاریس به حد کافی میهن‌پرستی خود را آشکار کرده و شور و اشتیاق خویش برای جنگ را به همگان نشان داده‌اند.

جریان جنگِ لوئی بناپارت بر ضد پروس در هر مسیری که بیفتد، باید گفت ناقوس مرگ امپراتوری دوم در فرانسه از هم اکنون به صدا در آمده است. امپراتوری، چنانکه از شروع‌اش پیداست، به شکلکی از امپراتوری ختم خواهد شد. ولی ما نباید این نکته را فراموش کنیم که این حکومت‌ها و طبقات حاکم اروپا بودند که به لوئی بناپارت اجازه دادند به مدّت هیجده سال تمام نمایش خنده‌دار یا مضحکه‌آحیاء امپراتوری را بازی کند.

[www.iran-socialists.com](http://www.iran-socialists.com)

[ketab@iran-socialists.com](mailto:ketab@iran-socialists.com)

داشتند که: الف) میان منافع ملی آلمان و منافع خاندان سلطنتی پروس فرق بگذارد؛ ب) با هرگونه ضمیمه کردن مناطق آلزاس و لورن مخالفت کند؛ ج) به محض روی کار آمدن یک حکومت جمهوریخواه در پاریس که اسیر احساسات افراطی میهن‌پرستی نباشد، برای صلح آماده باشد؛ د) همواره بر وحدت کارگران آلمان و فرانسه تأکید ورزد، کارگرانی که با جنگ مخالف‌اند و نمی‌خواهند به جان یکدیگر بیفتند.



از نظر آلمانی‌ها، جنگ یک جنگ دفاعی است. ولی چه کسی آلمان را ناگزیر کرده که از خود دفاع کند؟ چه کسی به لوئی بناپارت اجازه داده است که با آلمان بجنگد؟ پروس! این بیسمارک است که دست در دست توطئه لوئی بناپارت گذاشته تا مخالفان داخلی را سرکوب کند و در خارج نیز خاندان سلطنتی هوهنزولرن (Hohenzollern) را به پروس بپیونداند. اگر نبرد سادوا (Sadowa)<sup>۱</sup> به جای پیروزی به شکست انجامیده بود، گردان‌های فرانسوی به عنوان متحدان پروس در آلمان سرازیر می‌شدند. آیا پروس، پس از پیروزی‌اش، حتی یک لحظه به این فکر افتاد که آلمان آزاد را در برابر فرانسه در بند قرار دهد؟ کاملاً برعکس. پروس در حالی که همه جلوه و جلای مادرزادی نظام خود را با دقت تمام حفظ می‌کرد، کوشید تا دوز و کلک‌های امپراتوری دوم فرانسه را هم به آن‌ها بیفزاید، یعنی جنبه استبدادی واقعی آن را با نمایشی از دموکراسی پوشالی مقوایی‌اش، همراه با گولزنک‌های سیاسی و زد و بندهای مالی، با نطق‌ها و سخن‌پراکنی‌های پر آب و تاب و شعبده‌بازی‌های حقیرانه‌اش، با هم حفظ کند. نظام سیاسی بناپارتنی، که تا آن روز فقط در یکی از دو ساحل رود رن گل کرده بود، حالا لنگه خودش را در ساحل دیگر نیز پیدا می‌کرد. از چنین وضعیتی چه چیز دیگری جز جنگ می‌توانست حاصل شود؟

اگر طبقه کارگر آلمان اجازه دهد که جنگ فعلی از حالت جنگ اساساً دفاعی‌اش خارج شود و به جنگی بر ضد مردم فرانسه تبدیل گردد، اعم از آن که در این جنگ برنده یا بازنده باشد، در هر صورت مصیبت بزرگی خواهد بود. تمامی مصائبی که پس از جنگ‌های موسوم به رهایی‌بخش بر

۱. نبردی سرنوشت‌ساز در جنگ اتریش-پروس، در ۴ ژوئیه ۱۸۶۶ که به پیروزی پروس انجامید.

سر آلمان آمد با شدتی تازه دوباره ظاهر خواهند شد.

البته انتشار اصول انترناسیونال در بین کارگران آلمان و ریشه دار شدن این اصول گسترده تر از آن است که بخواهیم ترسانِ چنین عاقبتِ غم انگیزی باشیم. ندای کارگران فرانسوی در آلمان بی بازتاب نبوده. میتینگ کارگری انبوهی که در ۱۶ ژوئیه، در برونسویک (Brunswick)، در آلمان، برگزار شد موافقت کامل کارگران آلمان را با بیان نامه پاریس اعلام داشته و با هرگونه فکر خصومت ملی با فرانسه مخالفت کرده و

قطعنامه ای را به تصویب رسانده است که بند آخر آن چنین است:

ما دشمن هرگونه جنگ، به خصوص جنگ های خاندانی هستیم.<sup>۱</sup> ما با اندوه و رنج عمیق، خود را ناگزیر می بینیم در جنگی دفاعی، که در حکم یک شرّ اجتناب ناپذیر است، شرکت کنیم، ولی در عین حال از تمامی طبقه کارگر آلمان می خواهیم که مساعی خود را به کار اندازد تا از بازگشت این مصیبت اجتماعی عظیم جلوگیری کند و بکوشد تا تصمیم گیری درباره جنگ یا صلح در اختیار خود مردم باشد و بدین سان مردمان هر دو کشور خدایگان سرنوشت خویش شوند.

در خمینیتس (Chemnitz) نیز، میتینگ با شرکت نمایندگان کارگری، که حدود ۵۰۰۰۰ تن از کارگران ساکسون را نمایندگی می کردند، تشکیل شد که قطعنامه زیر را به اتفاق آراء تصویب کردند:

ما، به نام دموکراسی آلمان، و، به طور خاص، به نام حزب سوسیال - دموکرات، اعلام می داریم که جنگ کنونی جنگی فقط خاندانی است ... ما شادمانیم از این که دست برادرانه ای را که کارگران فرانسه به سوی ما دراز کرده اند بقبشاریم. ما با توجه به

۱. جنگ از نظر فرانسه، یک جنگ خاندانی بود. لویی بناپارت، با دست زدن به جنگ هایی در خارج، می کوشید بنای امپراتوری بناپارتی را مستحکم کند و جنبش انقلابی را در هم بشکند.

شعار انترناسیونال که می‌گوید: پرولتاریای همه کشورهای، متحد شوید! هرگز فراموش نخواهیم کرد که کارگران همه کشورهای دوستان ما هستند، و مستبدان همه کشورهای، دشمنان ما.

بخش برلینی انترناسیونال نیز به بیان نامه پاریس چنین پاسخ داده است:

ما با شکوه هر چه تمامتر به جریان اعتراض شما می‌پیوندیم... با شکوه هرچه تمامتر به شما وعده می‌دهیم که نه صدای شیپور، نه غرش توپ، نه پیروزی، نه شکست، هیچ‌کدام نخواهند توانست ما را از راهی که برای اتحاد کارگران همه کشورهای در پیش گرفته‌ایم برگردانند.

امیدواریم که چنین باشد. در پیش‌پس‌های این جنگی که به خودکشی می‌ماند، چهره شوم روسیه را که در کمین نشسته است می‌توان دید. این نشانه نافرخنده‌ای است که دیده می‌شود که علامت جنگ کنونی درست در لحظه‌ای داده شده که حکومت روسیه ساختمان راه آهن‌های سوق‌الجیشی خود را به پایان برده و از هم‌اکنون دست‌اندر کار تمرکز نیروهایی در ناحیه پروث (Pruth) است. احساسات همدلانه آلمانی‌ها، که حق‌شان است در جنگی دفاعی علیه تجاوز بناپارت ابراز دارند، هرچه باشد باید گفت که آنان اگر به حکومت آلمان اجازه دهند که به کمک قزاق متوسل شود یا چنین کمکی را بپذیرد، بیدرنگ این جنگ را خواهند باخت. آلمان کافی است به یاد بیاورد که پس از جنگ استقلال خویش بر ضد ناپولئون اول چه‌گونه ناگزیر شد به مدت سیزده سال در برابر چکمه‌های تزار به زانو درآید.<sup>۱</sup>

۱. آلمان با روسیه متحد شد و بر علیه فرانسه و ناپلئون اول جنگید. در اتحاد مقدسی که پس از پیروزی بر ناپولئون (۱۸۱۵-۱۸۱۴) پدید آمد، روسیه تزاری در زمینه سیاست

طبقه کارگر انگلیس دست برادرانه‌اش را به سوی کارگران فرانسه و آلمان دراز می‌کند. این طبقه کارگر اعتقاد دارد که این جنگ لعنتی که در راه است هر مسیری را که در پیش بگیرد بر اثر اتحاد کارگران همه کشورهای سرانجام خفه خواهد شد. در حالی که فرانسه و آلمان به صورت دو کشور رسمی در پیکاری برادرکشانه درگیر می‌شوند، کارگران فرانسه و آلمان را می‌بینیم که پیام‌های صلح و دوستی با یکدیگر مبادله می‌کنند. این امر واقع یکتا، که در تاریخ گذشته نظیر ندارد، راه‌گشای آینده‌ای درخشان‌تر است. وجود همین امر خود ثابت می‌کند که بر خلاف جامعه کهن، که سرشار از بدبختی‌های اقتصادی و هذیان سیاسی بوده، جامعه جدیدی در حال پیدا شدن است که قاعده بین‌المللی‌اش صلح خواهد بود، چرا که در بین همه ملت‌ها یک اصل حکمفرما خواهد بود: کار، انجمن بین‌المللی دفاع از حقوق کارگران، یا انترناسیونال، در واقع پیشاهنگ همین جامعه جدید است.

لندن، ۲۳ ژوئیه ۱۸۷۰

[www.iran-socialists.com](http://www.iran-socialists.com)

[ketab@iran-socialists.com](mailto:ketab@iran-socialists.com)

→ بین‌المللی نفوذ در خور توجهی به دست آورد و نقش «ژاندارم اروپا» را بازی می‌کرد. و اما پروس، به قول مارکس، به چرخ پنجم درشکه دولت‌های اروپایی تبدیل شد.

[www.iran-socialists.com](http://www.iran-socialists.com)  
[ketab@iran-socialists.com](mailto:ketab@iran-socialists.com)

## II

### خطابه دوم در شورای عمومی انترناسیونال

### درباره جنگ فرانسه - آلمان

در خطابه اول مان، که در ۲۳ ژوئیه ایراد شد، گفتیم:

ناقوس مرگ امپراتوری دوم در فرانسه از هم اکنون به صدا درآمده است. امپراتوری، چنانکه از شروع اش پیداست، به مضحکه‌ای از امپراتوری ختم خواهد شد. ولی ما نباید این نکته را فراموش کنیم که این حکومت‌ها و طبقات حاکم اروپا بودند که به لوئی بناپارت اجازه دادند تا به مدت هیجده سال تمام نمایش خنده‌دار یا مضحکهٔ احیاء امپراتوری را بازی کند.

بدین سان، حتی پیش از آن که عملیات جنگی به واقع درگیر شود، ما سراب واهی امپراتوری بناپارتی را در حکم چیزی مرده و از آن گذشته تلقی کرده بودیم.

همان طور که داورِ ما دربارهٔ بیجان بودن امپراتوری دوم غلط نبود، این ترس ما نیز که می‌گفتیم جنگ آلمان ممکن است «از حالت اساساً دفاعی اش خارج شود و به جنگی بر ضد مردم فرانسه تبدیل گردد» درست از آب درآمد. جنگ دفاعی، با تسلیم شدن لوئی بناپارت، با تن در دادن به شرایط پایان جنگ در سدان و اعلام جمهوری در پاریس، به پایان

رسیده است. ولی، مدت‌ها پیش از این رویدادها، در همان لحظاتی که پوسیدگی عمیق درونی ارتش‌های امپراتوری آشکار گردید، دار و دسته نظامی پروس تصمیم خودش را برای ادامه جنگ به منظور فتح و غلبه و به دست آوردن سرزمین‌های تازه گرفته بود. البته سر راه این گروه یک مانع آزاردهنده وجود داشت: اظهارات خود پادشاه گیوم (Guillaume) در آغاز جنگ. او، در نطق خویش در دیت (Diète) آلمان شمالی، با شکوه هر چه تمامتر اعلام داشته بود که با امپراتور فرانسه می‌جنگد نه با مردم فرانسه. همان پادشاه، در ۱۱ اوت، بیان نامه‌ای خطاب به ملت فرانسه صادر کرده بود که در آن می‌گفت:

امپراتور ناپولئون، از راه زمین و دریا، به ملت آلمان، که همواره آرزو می‌کرده و هنوز هم آرزو می‌کند با ملت فرانسه در صلح و صفا به سر برد، حمله کرده است؛ من فرماندهی ارتش‌های آلمانی را به دست گرفته‌ام تا این تجاوز را پس بزنم، ولی بر اثر رویدادهای نظامی ناگزیر شده‌ام از مرزهای فرانسه بگذرم ...

گیوم، که از تأکید بر «خصلت اساساً دفاعی» جنگ خشنود نیست و می‌گوید فرماندهی ارتش‌های آلمانی را از آن رو به دست گرفته است که «تجاوز را پس بزند»، می‌افزاید که تنها «بر اثر رویدادهای نظامی» ناگزیر شده است از مرزهای فرانسه بگذرد. خوب دیگر، در هر جنگ دفاعی چنین چیزی ممکن است پیش بیاید و تصور عملیات نظامی تهاجمی، که «رویدادهای نظامی» آن‌ها را الزام‌آور می‌کنند، بعید نیست.

باری، این پادشاه بسیار با تقوی، در برابر فرانسه و جهان، متعهد شده بود که جنگ را فقط در حالت دفاعی آن پیش ببرد. چه گونه می‌بایست وی را از قید این تعهد با شکوه خلاص کرد؟ کارگردانان صحنه‌پردازی لازم بود که راه را به وی نشان دهند، یعنی وانمود کنند که به القانات